

روانشناسی و تاریخ و فرهنگ

به عقیده بسیاری از صاحب نظران علم روانشناسی، شناخت عمیق کارکرد مغزی و تلاش در نشان دادن همبستگی بین فعالیت مغزی و عملکرد روانی، تنها راه دستیابی به ساز و کار دقیق و علمی روان، شعور و رفتار آدمی است. شاید به همین علت باشد که دهه ۹۰ میلادی را در آمریکا «دهه مغز» اعلام کرده اند.

روان انسان در طول تحولات فرهنگی در گنیش و واکنش های تاریخی شرکت فعال دارد و به عنوان علت و معلول رخدادهای تاریخی عمل می کند. پس بایستی مغز، یعنی عضو زیست شناختی روان را، با تاریخ همبسته دانست. به عبارت دیگر، تاریخ در عین حال محیط و محاط بر چگونگی کارکرد مغز و روان است. در این مقاله سعی شده است تا با ذکر نمونه های تاریخی، ارتباط و همبستگی بین مغز، روان و تاریخ بازنموده شود.

روانشناسی تاریخی - فرهنگی^۱ اولین بار در شوروی توسط ویگوتسکی (۱۸۹۶ - ۱۹۳۴) مطرح شد. این نظریه روانشناختی که نقش تاریخ و فرهنگ را در تکوین و رشد شعور آدمی مورد تأکید قرار می دهد، توجه تئورسین ها و صاحب نظران مارکسیست را به خود جلب کرد. ویگوتسکی در نظریه خود، به لزوم وجود جهشی کیفی از زیست شناسی به روانشناسی برای توضیح پدیده های روانی و همچنین نقش جامعه و فرهنگ در تکوین شعور آدمی تأکید دارد. او از روانشناسی متکی بر فیزیولوژی سلسله اعصاب که در مکتب پاولوف (۱۸۴۹ - ۱۹۳۶) شکل گرفته بود و از دوران سچنوف

(۱۸۲۹ - ۱۹۰۵) در قرن نوزدهم در روسیه آغاز شده بود، انتقاد کرد. به عنوان مثال ویگوتسکی بر این نظر بود که توانایی تکلم در انسان را نمی توان با «بازتاب شرطی» پاولوفی توضیح داد. او برای توضیح این مسئله که عملکرد عالی روان انسان بدون باور به وجود جهشی کیفی از فیزیولوژی به روانشناسی قابل توصیف نیست، الاغی گرسنه را مثال می زند که بین دو توبره یونجه در طرفین خود، سرگردان مانده است و نمی تواند بین آن دو، یکی را برای خوردن انتخاب کند و چندان گرسنگی می کشد تا هلاک شود. ویگوتسکی با این مثال بر نقش تکلم در هدایت رفتار آدمی انگشت می گذارد. به نظر او عوامل عینی تاریخی - فرهنگی می بایستی در طول تکامل و تکوین فردیت به ویژه از طریق زبان در ذهن جایگزین شوند و به صورت عواملی درونی درآیند تا رفتار ذی شعورانه انسان را هدایت کنند. به نظر او این نوع تحول کیفی با نظریه مکتب پاولوفی قابل توضیح نیست. زیرا چنین فعالیت عالی در مغز، تنها در رابطه با عوامل تاریخی - فرهنگی در بیرون از انسان شکل می گیرد و نه فقط بر اساس عوامل فیزیولوژیک اولیه. به عبارت دیگر نزد ویگوتسکی، روانشناسی از فیزیولوژی محض، جدا می شود و کارکردهای عالی مغز تکامل یافته انسان، فقط مجموعه ای از بازتاب های شرطی نیست، بلکه بازتاب دهنده شرایط اجتماعی - تاریخی می باشد. او در عمر کوتاه خود نتوانست نظریه خود را تکمیل کند و پس از مرگ او، دوست و همکارش الکساندر لوریا (۱۹۰۲ - ۱۹۷۷) روانشناس برجسته و سرشناس قرن بیستم، نظریه او را به شهرتی عالمگیر رساند.

لوریا علمی میان رشته ای به نام نوروسیکولوژی (Neuropsychology) را بنیان گذاشت. او از طریق بررسی علائم بالینی - روانی بیمارانی با صدمات مغزی به شناخت کارکرد مغز و روانشناسی



الکساندر لوریا



ویگوتسکی

تاریخی - فرهنگی ویگوتسکی رسید. لوریا در کتاب «مغز کارآمد»^۲ که حاوی تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی نهایی اوست، به این اصل وفادار می‌ماند که روان در عالی‌ترین سطح خود منعکس‌کننده شرایط تاریخی و فرهنگی است و شعور عالی‌ترین شکل این بازتاب است. این نظریه با باور لنین مبنی بر اینکه شرایط زیست اجتماعی تعیین‌کننده درجه شعور اوست، مطابقت داشت. لوریا بنا به توصیه ویگوتسکی گروهی از روانشناسان شوروی را برای تحقیقی طولانی در استپ‌های آسیای مرکزی سرپرستی کرد. در این پژوهش روانشناختی که سال‌ها طول کشید، لوریا در دهات دور افتاده ازبکستان و قرقیزستان به بررسی تأثیر انقلاب سوسیالیستی در قوه شناخت مردمان این دیار پرداخت. مردمانی که علیرغم فرهنگ غنی و کهن خود در زمینه‌های علم، هنر و معماری، در فقر اقتصادی و

بی‌سوادی می‌زیستند. او نتیجه این تحقیقات را چند سال قبل از مرگش به صورت کتاب منتشر کرد.^۳ و به استناد یافته‌های خود، به این نتیجه رسید که فرایندهای شناخت آدمی بر اساس تغییر نحوه زندگی متحول می‌شوند. بدین ترتیب یکبار دیگر به حمایت از نظریه روانشناسی تاریخی - فرهنگی پرداخت. در این کتاب، لوریا شعور انسان را محصولی تاریخی، فرهنگی و اجتماعی می‌داند و بدین صورت دیالکتیک مارکسیستی رشد اجتماعی را مورد تأیید قرار می‌دهد. فردیت در روانشناسی تاریخی - فرهنگی لوریا، تابعی از شرایط فرهنگی - اجتماعی حاکم است و تأکید بر تفاوت‌های فردی در نظریات وی را نیز باید در همین راستا دید. او در زندگینامه نویسی بالینی - روانی به شیوه‌ای درخشان و بدیع از نظر نوروسیکولوژی به توصیف حالات روانی می‌پردازد. در کتاب «مردی با دنیای از هم پاشیده»^۴، شرح حال سربازی به نام زاستسکی را از زبان خود او باز می‌گوید که در جنگ جهانی دوم، گلوله‌ای مجموعه‌اش را سوراخ کرده و در مغزش نشسته و دنیای روانی‌اش را از هم پاشیده است. لوریا می‌کوشد تا همه ابعاد آینده‌متلاشی شده شعور این فرد را که می‌بایست واقعیت‌های تاریخی - فرهنگی را در خود منعکس کند، توصیف نماید. کتاب با ارزش دیگر او^۵ نتیجه سی سال بررسی

روی مردی به نام «اس» است که حافظه‌ای قوی و بی‌نظیر داشت و در واقع شخصی است به نام «شرشوسکی» که در سال‌های دهه ۱۹۲۰ خبرنگار روزنامه‌ای در مسکو بوده است. لوریا در این کتاب نشان می‌دهد که چگونه حافظه خارق‌العاده این مرد، در قوای شعوری او اثر می‌گذارد و انعکاس ناموزون دنیای بیرون در ذهنش، زندگی عادی او را مختل می‌کند.

لوریا طبق ایدئولوژی حاکم زمان خود، شعور انسان را تنها محصول تحولات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی می‌دانست و در عین حال تا آنجا که به اصول ذکر شده لطمه‌ای نمی‌خورد به سنت روانشناسی در روسیه که بر اساس ارتباط فیزیولوژی مغز با روان بود، پایبند بود. در ضمن تحولات

مغز ما
بازتابنده
بی‌طرف
واقعیات
بیرون نیست،
بلکه در
داده‌های
بیرونی دخل و
تصرف می‌کند
تا دنیای خود
را بسازد.

علم اعصاب در جهان را با دقت موشکافانه ای دنبال می کرد و همه اینها را در نظریات خود انعکاس می داد. اینچنین بود که نوروپسیکولوژی او، علاقمندان زیادی پیدا کرد و شهرتی جهانی یافت. در عین حال نظریات او با جهتگیری علم و جامعه به سوی سبیرنتیک و خودکار شدن همخوانی داشت، زیرا که او در نهایت مغز و روان را به مثابه دستگاه عالی زیست شناختی برای پردازش اطلاعات فرهنگی - اجتماعی می دید. اما با این همه، لوریا نسبت به نقش ارزش آفرین قسمت مهمی از کارکرد مغز که با تاریخچه زیست شناختی فرد سرو کار دارد و از طریق غرایز، هیجانات و احساسات عمل می کند، بی اعتنا ماند و فقط از آن به عنوان نیروی محرکه اولیه که دخالتی در محتوای شعوری ندارد، یاد می کند. او تا آنجا به سنت روسی ارتباط فیزیولوژی مغز با کارکرد عالی مغز وفادار می ماند که این ارتباط، انعطاف پذیری دستگاه مغزی را در مقابل داده های فرهنگی - اجتماعی تبیین کند. بنابراین او نیز همانند دیگر اندیشمندانی که رویکردی منحصر آینی به چگونگی شکل گیری نظام شعوری داشته اند، زیست شناسی مغز انسان را همچون سخت افزاری کامپیوتری تلقی می کند که فقط با نرم افزار فرهنگی - اجتماعی کارایی و کفایت عملکردی خود را بروز می دهد. به نظر لوریا تاریخ فردی، بازتاب تاریخ اجتماعی است و مغز به عنوان عضوی زیست شناختی فقط واسطه ای است برای بازتاباندن یک چنین تاریخی. تاریخ زیست شناختی متوقف شده است یا در مقایسه با تاریخ اجتماعی آنقدر کند حرکت می کند که ایستا به نظر می آید. بنابراین تأثیر سرگذشت زیست شناختی یک فرد اعم از ژنتیک و فیزیولوژیک در محتوای کارکرد روانشناختی به راحتی حذف و در عوض تأثیر عوامل اجتماعی عمده می شود. بدین صورت است که لوریا نقش نظامی ارزشی را نادیده می گیرد که بطور فطری و گزینشی در مغزها عمل می کند و از راه احساسات و عواطف در داده های بیرونی به نفع صیانت ذات دخل و تصرف می نماید. تأثیر تاریخچه زیست شناختی فردی در هدفمندی زندگی انسان کنار گذاشته می شود و چنین انسانی خواه ناخواه از خویشتن عاطفی و احساسی خرد فاصله می گیرد و فقط در رابطه با داده های عینی فرهنگ و اجتماع، معنا پیدا می کند. به عبارت دیگر، انسان اجباراً می بایست به نوعی از خود بیگانگی زیست شناختی و طبعاً عاطفی و احساسی تن در دهد.

فروپاشی نظام های اجتماعی بر پایه این برداشت روانشناسانه از انسان و اتفاقات ناگوار دیگری که بر انسان قرن حاضر گذشته است و نیز تحولات ریشه ای که در علم زیست شناسی مولکولی و روانشناسی رخ داده است، نارسایی نظریه فوق را در تبیین تمامیت موجودیت روانشناختی انسان آشکار ساخته است.

تاریخچه زیست شناسی فردی، فعال، زنده و تأثیرگذار است. دینامیسم شعور عاطفی - احساسی انسان نیز ریشه در این تاریخچه دارد. در این تاریخچه، شعوری در جریان است که وظیفه حفظ و صیانت ذات را به عهده دارد و شعور کل هستی را در خود حفظ و بازمی نماید. در طول

تکونین فردیت این تاریخچه فشرده و عظیم، در مغز ما شکوفا می شود و پیوند ما را با کل هستی ممکن می سازد. بنابراین، مغز ما بازتابنده بی طرف واقعیات بیرون نیست، بلکه در داده های بیرونی دخل و تصرف می کند تا دنیای خود را بسازد. در درون مغز ما نظام ارزشی گزینشگری که بطور فطری عمل می کند، در هر گام در پردازش داده های بیرونی دخالت می کند و همه عینیت های بیرونی را به ذهنیت فردی تبدیل می کند. بدین ترتیب، تاریخ و همه عوامل عینی زیستی و فرهنگی به هیئت عوامل درونی و ذهنی در می آیند و در روانشناسی فردی، ویژگی ای شخصی پیدا می کنند. این تاریخ ذهنی و درونی شده، در همه ابعاد خودیگانه و بی همتا می شود. ما در فردیت خود، چنین تاریخ عظیمی را حفظ می کنیم. بدیهی است که جا گرفتن شعور در چار دیواری زیست شناختی مغز با بلند پروازی های آزادخواهانه آن در تناقض قرار دارد. شعور، فرهنگ را می سازد و فرهنگ، تاریخ را

به وجود می آورد. علم در طول تاریخ سربلند می کند. وجود علم فقط درک قابل اعتمادتر از حصارهایی که جهان زیست به دور ما کشیده و قوانین و محدودیت های آن به دست می دهد. بدیهی است که قوانین علمی نمی تواند جایگزین تاریخ و سرگذشت فردی و اجتماعی شود. قوانین علمی تجربیات زندگی را بی اعتبار نمی کند و جایگزین تاریخ و سرگذشت فردی - اجتماعی نمی شود. اتفاقات تاریخی متراکم تر و فراگیرتر از آن هستند که در قوانین علمی بگنجند.

هیچ دستگاه گزینشی، از آن جمله مغز ما نیست که با کار مشابه، عواقب مشابه به بار آورد. حوادثی که بر ما می گذرد، غیرقابل تکرارند. در معرض چنین تاریخی است که انسان به آزادی عمل می رسد و حرکت شعور در فرهنگ ها تجلی این آزادی است. اما از طرفی دیگر، روان با قرار گرفتن در کالبد زیست شناختی است که تاریخی ویژه پیدا می کند و معنای زندگی از این قالب پذیری بر می خیزد و از ورای چنین حصاری است که به احساسات و عواطف و طبیعت انسانی خود آشنا می شویم. بدیهی است که تاریخچه زیست شناختی فردی نمی تواند در چارچوب

علم زیست شناختی محبوس بماند؛ زیرا چنین تاریخچه ای محاط بر علم است. این تاریخچه تمامی عواطف و شفقت طبیعت و هستی را در خود جمع دارد و هدفمند و جانبدارانه عمل می کند و از چارچوب های قوانین خشک علمی فراتر می رود.

جرالد ادلمن، برنده جایزه نوبل پزشکی که نظریه او درباره چگونگی شکل گیری شعور بر پایه دانش زیست شناسی امروز سر و صدای زیادی به پا کرده است^۶ بر این عقیده است که وجود روانشناختی ما قائم بر تاریخچه زیست شناختی ما است. ما از طریق کالبد خود جهان بیرون را کشف می کنیم. روان ما به سوی تمامی پدیده های بیرون گشوده نیست. کالبد ما فقط پدیده هایی از جهان بیرون را بر پایه ارزش های شکل گیرنده در طول تاریخچه زندگی خود بر می گزیند و بنابراین هویت

اخلاقیات،
رفتار و هویت
فردی نتیجه
انطباق کنش
و واکنش بین
تاریخچه
فردی و تاریخ
جامعه
شناختی است.

فردی و روانشناختی ما به وسیله چنین گزینشی شروع به شکل گیری می کند و آنگاه تاریخ اجتماعی و فرهنگی بر چنین زمینه ای در ترکیب روانی ما وارد می شود. اخلاقیات، رفتار و هویت فردی نتیجه انطباق کُنش و واکنش بین تاریخچه فردی و تاریخ جامعه شناختی است.

آنتونیو داماسیو پژوهشگر نورولوژیست آمریکایی در کتاب اخیرش^۷، از این نظریه دفاع می کند که شخصیت، اخلاق و رفتار فردی متکی بر احساسات و عواطف برخاسته از تاریخچه فردی است.

الیور ساکس، نورولوژیست دیگری که حکایت نویسی بالینی روانی او حتی توجه مجامع ادبی هنری دنیا را به خود جلب کرده است، در حالی که خود از تحسین کنندگان کارهای لوریا است و شیوه زندگی نامه نویسی بالینی - روانی خود را مدیون او می داند، از لوریا به خاطر نواقص مذکور در نظریاتش انتقاد می کند. او در کتاب هایش^۸ از ورای شرح حال بالینی بیماران مغز و اعصاب خود در کشف و شهودی پر شور به جستجوی هویت انسانی می رود.

اینها تنها نمونه های کوچکی از گرایش جدیدی است که در طرز تفکر اندیشمندان امروزی پیدا شده است که به نقش ریشه های طبیعت زیست شناختی انسان در رفتار، اخلاق و روانشناسی توجه دارد. از طرفی بر کسی پوشیده نیست که بدبینی و سؤظن دیرینه ای در افکار و اندیشه های روشنفکران در دو سه دهه گذشته درباره دخالت دادن عوامل زیست شناختی در علم رفتار، روانشناسی و جامعه شناسی وجود داشته است که خود عمدتاً زاینده تعبیر و تفسیرهای عجولانه و خام جامعه شناختی از بعضی نتایج علمی زیست شناسی در گذشته و نتایج تاریخی شوم آن بوده است. وقت آن رسیده است که این مانع فکری برداشته شود تا شرایط مناسب تری برای شناخت تمامی ابعاد روانشناختی انسان امروز فراهم آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

کتابگو ۱۳۹۶

یادداشت ها

۱- علاقمندان درباره تاریخ روانشناسی در شوروی و روانشناسی تاریخی-فرهنگی می توانند به دو کتاب زیر

مراجعه نمایند:

Meccacci. L.(1979) *Brain and History* (The relationship between Neurophysiology and psychology in Soviet research). Bruner/Mazel, New york.

-Vygotsky L.S. (1978) *Mind in Society*. Harvard University Press, Cambridge.

۲- این کتاب تخصصی نه تنها شامل نظریات لوریا درباره چگونگی کارکرد مغز است، بلکه نتایج کار دانشمندان

شوروی و دیگر کشورهای جهان را تا به آن روز درخورد جمع دارد.

- Luria A.R. (1973). *The working Brain*. The Penguin Press. London.

۳- این کتاب تحقیقی به نحو روشن می‌خواهد بدعتی باشد برای شیوه پژوهش بر اساس تئوری روانشناسی

تاریخی-فرهنگی؛

-Luria A.R. (1976). **Cognitive Development (its Cultural and Social foundations)**.
Harvard University press, Cambridge.

4- Luria A.R (1972) **The man with a shattered world**. Basic Books, New york.

5- Luria A.R. (1968) **The mind of a Mnemonist**, Basic Books, New york.

۶- علاقمندان برای آشنایی به نظریات کامل جerald ادلمن می‌توانند به کتاب اخیر او مراجعه نمایند؛

-Edelman. G. (1992) **Bright air, Brilliant Fire (on the matter of mind)**, Peguin
Books, England.

۷- در این کتاب تخصصی، نظریاتی بر پایه یافته‌های بالینی ارائه می‌شود؛

- Damasio . A.R. (1994) **Descartes' Error (Emotion, Reason and the Human brain)**,
G.P. Putman's Sons, New York.

۸- نظریات الیور ساکس را به طور روشن در دو کتاب زیر می‌توان پیدا کرد؛

-Sacks.o. (1985) **The man who mistook his wife for a hat**. Picador, London.

- Sacks.o. (1991) **A leg to stand on**, Picador, London.

